



علامه طهرانی تبیین کرد؛ رابطه خطبه امام سجاد(ع) در شام با معنای «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

دین مجموع دستورات و فرامینی است که از عقیده سرچشمه می‌گیرد و در عقیده انسان اکراهی نیست. اصلاً دین قابل اکراه نیست. عقیده قلبی قابل اکراه نیست...

دین مجموع دستورات و فرامینی است که از عقیده سرچشمه می‌گیرد و در عقیده انسان اکراهی نیست. اصلاً دین قابل اکراه نیست. عقیده قلبی قابل اکراه نیست.

حضرت امام سجاد (علیه السلام) در قسمتی از خطبه معروف خود که در کاخ یزید ایراد نموده و دربار ظلم و استکبار را مفتضح کردند می‌فرمایند: «انا ابن محمد المصطفی، انا ابن علی المرتضی، انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا: لا اله الا الله. انا ابن من ضرب بین یدی رسول الله بسیفین و طعن برمحین و هاجر الهجرتین و بایع البیعتین و قاتل بدر و حنین و لم یکفر بالله طرفه عین؛ من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند. من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می‌رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد و در بدر و حنین با کافران جنگید و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید.»

مفاد این فرمایش حضرت آیا با معنی «لا اکره فی الدین» سازگار است؟ مرحوم علامه آیت الله سید محمدحسین حسینی طهرانی در جلد چهارم کتاب ولایت فقیه در حکومت اسلام در ذیل مبحث دومین حقوق رعیت بر والی چنین تبیین می‌فرمایند: ببینید! اسلامی که این قدر بر احکام و قوانین خود از نقطه نظر باطن و میل قلبی پافشاری دارد، تا چه اندازه مراعات نموده است تا که افرادی که اسلام را می‌پسندند، جان و دل و عقیده آنها دارای اسلام ظاهری و باطنی باشد! اما اگر کسی در عقیده خود اسلام را قبول ندارد، در میان قلب خود خدا را قبول ندارد، حکومت اسلام او را تعقیب نمی‌کند که عقیده ات چرا چنین و چنان است؟! تفتیش در عقیده نمی‌کند. تو که اسلام را به ظاهر قبول نمودی و علیه حکومت اسلام قیام نکردی، من چکار به عقیده باطنی تو دارم؟! و این معنی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (1) است. دین مجموع دستورات و فرامینی است که از عقیده سرچشمه می‌گیرد و در عقیده انسان اکراهی نیست. اصلاً دین قابل اکراه نیست. عقیده قلبی قابل اکراه نیست. «لا اکره فی الدین» راجع به عقیده است، نه پذیرش اسلام در ظاهر امر لا اکره، یا جمله اخباریه است یا إنشاء است، یعنی نباید اکراهی در عقیده باشد. باید مقدماتی فراهم کرد تا اینکه عقیده اصلاح گردد؛ ولی خود عقیده بنا به اکره پیدا نمی‌شود و نباید پیدا شود.

سپس می‌فرماید: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» یعنی با وجود و ظهور اسلام و قوانین و احکام آن، رشد از غی جدا شد و در دو صف متمایز قرار گرفت. هدایت از ضلالت متمایز گشت و در صف مقابل قرار گرفت. کسانی که می‌گویند از «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» استفاده می‌شود که منظور اسلام این است که: در دین هیچ اکراهی نیست؛ یعنی مردم هر فکر و هر دینی که می‌خواهند برای خود بپسندند، بپسندند؛ یهودی باشند، نصرانی باشند، هر مرامی می‌خواهند داشته باشند، حرف آنها غلط است. اسلام می‌گوید: انسان فقط باید اسلام داشته باشد. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ» (2) «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (3)

اسلام برای تربیت مردم است؛ برای دعوت به حق و توحید است و افرادی که مسلمان نیستند اصلاً برای آنها ارزش قائل نیست. تمام جهادها برای دعوت آنها به فطرت توحید است و لذا با یهود و نصاری که دارای توحید هستند در جهاد تخفیف قائل است و آنها را اگر اسلام نیاورند، با گرفتن جزیه بر همان مرام اولیه خود آزاد می‌گذارد و نمی‌کشد.

معنی آیه این نیست که شما در هر مرامی که می‌خواهید آزادید؛ هر عقیده ای که انتخاب کنید مختارید! وقتی خداوند اسلام را حق می‌داند، توحید را حق می‌داند و بس، و رسالت رسول الله را حق می‌داند و بس، دیگر در این صورت نمی‌تواند اجازه دهد که افراد دنبال هر مرام و هر عقیده و هر آئینی بروند. این کلام خلاف ضرورت اسلام است.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» معنی اش این است که: در عقیده باطنی و قلبی افراد اجبار و اکراهی نیست یا اخبار از این معنی است که فردی که اسلام آورد عقیده باطنی او هرچه باشد به آن دسترسی نیست. پس معنی آیه این چنین نیست که انسان در هر مرامی آزاد است، بلکه مفاد و تفسیرش این است که بعد از اینکه غی از رشد جدا شد و ضلالت از هدایت متمایز گشت، آن کسی که دنبال غی و ضلالت می‌رود خودش بین خود و خدا به آثار و عواقب وخیم آن می‌رسد و آن کسانی که به رشد رسیده‌اند، آنها دنبال حقیقت و سعادت می‌روند.

و در مقابل اینها افرادی هستند که می‌گویند: خیر، دین، دین اکره است و حتماً باید که مردم با اکره و اضطراب و اجبار اسلام بیاورند و دلیلش آیات جهاد است که امر به قتال با مشرکین می‌کند: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (4) و به طور کلی حیات اسلام بر اساس جهاد است. آن وقت چگونه می‌توان گفت: اسلام دینی است که در آن اکره نیست. مگر اکره از این بالاتر می‌شود که با شمشیر بیایند و انسان را وادار بر دینی کنند؟!

امام سجاد (علیه السلام) در خطبه ای که در شام و در حضور یزید خواندند، می‌فرماید: من فرزند آن کسی هستم که آن قدر شمشیر بر خراطیم عرب زد تا شهادت به «لا اله الا الله» دادند. خراطیم جمع خرطوم به معنی بینی است، یعنی آن قدر شمشیر بر دماغ ها و بینی های مردم کوبید تا اینکه گفتند: لا اله الا الله. امیر المؤمنین (علیه السلام) باید با شمشیر بر خراطیم آنها

بگوید تا شهادت به توحید بدهند! زیرا صاحبان خراطیم، بهائم و درندگان هستند که به جز کوبیدن شمشیر بر خرطوم آنها راه دیگری نیست.

وقتی راه سعادت، راه توحید و اسلام و بهره از این مواهب عالیه است و آنها از این راه می گریزند و حاضرند به هر دنائت و حساست و رذالتی تن بدهند تا اسلام نیاورند، باید آنها را با شمشیر راست کرد؛ و آن قدر شمشیر بر خرطومشان کوبید تا اینکه در طریق مستوی قرار گیرند. دین حق این چنین دینی است!

جهاد از ارکان اسلام است و عزت اسلام به جهاد است و این امر مسلم است. پس در اینکه حتماً مردم باید مسلمان بشوند و دین، دین اسلام است «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (5) شکی نیست و جهاد هم از ارکان ضروریه و ثابت است و لذا این آیه ناسخ «آیه لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» نخواهد شد، کما اینکه بعضی از مفسرین این طور پنداشته اند.

گفته اند: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» صحیح است، اما این آیه در بدو اسلام بود؛ ولی بعداً آیاتی آمد، مانند: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (6) یا آیه: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (7) «هرجا مشرکی یافتید بکشید». که آیه لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ را نسخ کرد.

این استدلال تمام نیست و این آیات ناسخ نیستند. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» راجع به عقیده باطنی است، نه احکام ظاهری. در احکام ظاهری و پذیرش حکومت اسلام و گردن نهادن به ولایت فقیه و محکمه اسلام و فتوای فقیه همه باید تسلیم باشند و نمی توانند چون و چرا کنند.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» در مقام عقیده قلبی است و هیچ منافاتی با قتال ندارد و آیات: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (6) یا آیه: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (7) «هرجا مشرکی یافتید بکشید». که آیه لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ را نسخ کرد.

چرا اکراه در دین نیست؟ زیرا بعد از این آیات ظاهرات و أدله و بینات، دیگر راه رشد از راه غی جدا شده است و در این صورت دیگر اکراه معنی ندارد و خود به خود قلبهای مریض از قلبهای سالم و راشد متمایز شده و در دو صف متقابل قرار گرفته اند.

و این مطلب «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» قابل نسخ نیست و هیچ گاه برداشته نمی شود. آیات محکمت قرآن و اخبار مبینه شرع قابل نسخ نیست؛ و وقتی قابل نسخ نبود حکمی هم نمی تواند «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را که بر مبنای «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» است بردارد.

و علی هذا، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» بر موطن خود باقی است، و آیات جهاد هم به جای خود باقی خواهد بود و هیچ کدام تصادمی با یکدیگر ندارند. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» راجع به اعمال قلبی و اعتقاد باطنی است؛ هر کس هر عقیده ای می خواهد داشته باشد اکراهی نیست. «وَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ كُلَّ فِرْعَوْنٍ» در احکام ظاهر و تسلیم شدن به حکم اسلام است و اقرار و اضطرار و اجبار به قبول اسلام است.

دین اسلام دینی است جهانی و عمومی و مردم طوعاً یا کرهاً باید مسلمان شوند. این است ابدیت اسلام و حقیقت اسلام که از نقطه نظر باطن، فقط دعوت می کند به زنده شدن دلها. اما از عقیده باطن تفتیش نمی کند و به آن دست نمی زند و کار ندارد و از نقطه نظر ظاهر به اشد مراتب پاسدار حفظ قوانین و احکام اسلام است.

پی نوشتها:

1. صدر آیه 256، از سوره 2: البقرة
2. آیه 85، از سوره 3: آل عمران
3. صدر آیه 19، از سوره 3: آل عمران
4. [قسمتی از آیه 36، از سوره 9: التوبة].
5. [صدر آیه 19، از سوره 3: آل عمران]
6. آیه 29، از سوره 9: التوبة
7. قسمتی از آیه 89، از سوره 4: النساء